

در زمان کم عمری که تخمیناً دوازده ساله بوده باشم در بلده عظیم آباد و
 خود من بجناب مولوی مزار استغلی محدث لکنوی تمیز و مزید حضرت شاه
 عبدالعزیز دهلوی واقع شده بعد از آن صحبت و عقیدت و استفاده علی
 قدر الاستعداد بکانبور در حضور شاه نذر محمد قدس سره الامجد که مولد و
 منشأشان قصبه آتانون و مرقد مبارک بکانبور است اتفاق افتاد
 تعلیقات جسته جسته بر بعض کتب چون حواشی بر شریعت ملا جامی و
 حواشی بر حاشیه غلام محیی بر میرزا ابدرساله و شرح ناتمام میران نطق
 بزبان فارسی و تخته الاخوان در مناظره بصاحبان صادقپور در منع
 بسمله بجهت زادا الفقیر فی الحجیه کلا علی اللطیف الخبیر و اشتمام العطر
 فی احکام عید الفطر و الاحلاق العالیه فی الروایه علی بن احدث من الخلو
 والرطب سوجیه کلیه و دیوان الشعر از نتایج طبع حقیر است و رساله
 اخلاوة العلیه راسه سال می شود که نوشته ام انشا الله تعالی
 بخدست سامی خواهم فرستاد اکثر احباب آرزوی طبع آن دارند
 لیکن طبیعت این خاک را باین موزچند ان التفات ندارد مولوی عبد القادر
 صاحب که رساله در مسائل زکوة بزبان اردو جمع کرده است اکثر کتب

در سیه بر چنین گنجد را نیده و دیگر اصحاب طلاب که ذکر ایشان عالی ارتقا
 نیست این است مجملی از حال فقیر و از حال میران کمال الدین و سید نظر
 و در سه سیف خان اطلاق ندارم و نام مولوی مسافر مرحوم بالامر قوم شد
 گوش آشناست که شاگرد مولوی قائم امپوری بودند از تصانیف
 ایشان چیزیست متداول نیست و بنظر نرسد تبه سپرداشتن مولوی
 عبدالوهاب و مولوی محمد باقر و مولوی محمد تقی هر سه رحلت کردند
 تاریخ وفات ایشان اینمصرع است :
 شده مسدود اکنون باب در
 که ۱۳۹ هجری از ان برمی آید مرقد ایشان در عظیم آباد است مولوی
 قاضی عباس علی مرحوم شاگرد مولوی حسین علیه الرحمه و تفضل حسین
 خان بودند زکی الطبع و در فن ریاضی مهارت داشتند اول مفتی در کور
 بعد از ان مفتی گلکته و آخر قاضی القضاة در انجا شدند و در همانجا
 انتقال کردند قطعه تاریخ رحلت شان طبع را و جناب مولوی مفتی
 انور علی آروی صاحب دیوان الشرحه المد تعالی و اسکند
 فیح جنانه که ابو زوج این حقیر بودند در انجا ثبت میکنم :
 قاضی و علامه عباس علی : زو علم در روضه دار السلام : سال

تاریخش جو پر سیدم زد دل باگفت بست و سوم شہر الصیام : حواشی
 متفرقہ ایشان جا بجا برہداید و بعض کتب دیگر نیز مولاوی محمد علی
 معروف باغائی کہ برادرزادہ و شاگرد ایشانند موجود مولاوی جمال علی
 رحیمتی کورت عظیم آباد در عالم کنج بمقبرہ شیخ رفیع الدین مرحوم مدفونند
 دیگر از حال شان آگاہی نیست و بزرگے درین شہر مولاوی جمال الدین
 قدس سرہ بودند کہ در محلی درجوار حضرت شیخ شہاب الدین حکوت آسودہ اند
 و حال مولاوی احمدی صاحب و مولاوی ظہور الحق صاحب بواسطہ بزرگان
 پھلوا ری معلوم آنجناب شدہ باشد و بندہ را با مولاوی عبد الغفری خان
 صاحب اتفاق ملاقات شد و السلام خیر انجام در آخر دیوان
 نعت مولاوی شاہ میر نجاب مرحوم متخلص بسید مسطور شدہ
 بسم اللہ الرحمن الرحیم و الصلوٰۃ والسلام علی رسولہ الکریم
 ہمہ تن گوشش می شوم از شوق : ہر کجا می رود فسانہ تو :
 بچہ اند سجانہ درین گلستان ہمیشہ بہار کہ آب از جوئیباران
 اشعر لکڑہ دار و بیاسے نظر چون نسیم سحر کردیدم و این دیوان حقانق
 تبیان کہ چون کلام حسان پر از لغت رسول انس و جان صلی اللہ علیہ وسلم

و مناقب آل و اصحابش علیہم الرضوان است دیدم دامن نغان پر از
 گلکهای بهشت برین شد و آستین نگاه مالامال در بامی شبنم همانا که ناظم
 این لالی شاهوار مولوی شاه سیرنجان است متخلص بسید دام فیوضه
 اصناف شعر از قصیده و غزل و رباعی تا بارگاه رسالت کرده و طر
 ارمنغانی در حضور رفیق النور شاه مملکت نبوت آورده مقبول جناب
 پاک صاحب لولاک باد و اسد تعالی صلوات آن از نعیم دنیا و آخرت
 بوی کرامت کند و اور برادر خویش سناناد بالنبی و آلہ الامجاد و انا العبد
 المذنب محمد سعید عفی عنہ برومی شاه غفر الله له مر قوم شده
 حقائق آگاه جناب رومی شاه سلمه اسد تعالی و ابقاه خاک پاک
 اہل اسد بل غبار راہ محمد سعید عفی عنہ بعد عرض سلام مخلصانہ مدعا
 طرز است کہ امروز عند الملاقاة استفسار سے چند بکار رفت اول از
 تعیین زمان مرزا اصابتا و بندہ در تاریخ وفات آن سر آمد شعرا
 مصرع میر غلام علی آزاد بگرامی خواندم و چون در لفظی بہو کردہ ہوم
 عدویارزہ صد و ہفتاد از ان برمی آمد از رجوع بکتاب معلوم شد کہ وفات
 صاحب در سنہ ثمانین الف اتفاق افتاد و در اصفہان مدفون گردید

قطعه تاریخ مذکور چنین است سه غنایب نغمه پر و از فصاحت صائبانه
 رفت ازین عالم بسوی روضه از السلام و غامه آزادانشا کرد سال حمله
 بلبل گلزار خبت صائب عالی کلام و هزار و هشتاد و ازین مصراع بی کم و کاست
 بدی آید و بنده از سهوی کلام لفظ مقام را که چند ان مناسبت بمقام
 هم نداشت نشانیده بودم بهر حال اگر سنه کتابت نسخه دیوان ملازما
 ثلاث و سبعون بعد الالف است پس نسخه مرقومه در زمان جناب
 میرزا هفت سال قبل از وفاتش مکتوب گشته و لا بعد فی ذلک و جواب
 دیگر استفسار ما این است شهادت حضرت فرید الدین عطار در سنه
 سبع و عشرين و ستامة و ولادت مولانا جلال الدین رومی ششم
 ربیع الاول سنه اربع و ستامة و وفاتش خاس جمادی الاخری
 سنه اثنین و سبعین و ستامة کذا فی نفحات الانس و ولادت شیخ اکبر
 محی الدین بلبرغزی در مرسیه سنه ستم و ستامة و وفاتش سنه ثمانین و ثمانین
 و ستامة قدس الله اسرارهم اجمعین و حشرنا هم فی زمرة الصالحین
 جناب نشی امیر علیخان صاحب بهادر رومی شد مخدوم
 و مطاع نیاز مندان و امت عنایتهم بعد تسلیم بهزار ان تکریم عرض کردم

بزبان قلم ضراعت رقم میرود که صحیفه شریفه مرقومه دوم شهر رمضان المبارک
 بتاریخ چهارم ماه سنطور روز دوشنبه پرتو تزلزل بزاونیه حمل این جمعی
 انداخته ساحت سینه را پر نور و ضیا ساخته بادراک نوید مسرت
 جاوید انعقاد محفل عقد نکاح فرزندان طالع بلند آن گانه دوران
 بتاریخ بیست و دوم ماه روان خوشوقت و شادمان گردیدیم و باین
 اختصاص که درین تقریب و تقریب این ناکاره دنیا و دین را بر مره
 مخصوصان داخل فرمودند از غایت مہمات بر خود بالیدیم حال خود
 چه نویسم در گوشه تنہائی بر بستر ناکامی افتاده میانم خبر عوارض چند که نارم
 طبیعت گشته اند بدمی و غمخوارے نسبت و کثرت مشاغل را پاپایانے
 و مشکل آن کار با باہم ضد یکدیگر عرض ازین ہرزہ سرای آنکہ
 در ماه صیام با اینہمہ اسقام نقل و حرکت این ستہام متعذرست در
 مسجد محلہ تاشب بست و نہم ختم قران با ہتمام حقیر بشو و ظل دران
 گوارای خاطر نسبت با اینہمہ با تثنال امر شریف خواہم کوشید و ان کہ
 بیدار اگر رسیدم خود سبب غرت و امتناز منست و اگر نہ رسیدم
 کبطالعی اچہ علاج و کتاب مطبوع اصول السنۃ واللغات تصنیف لطیف

مولوی کرامت علی صاحب که عنایت گردیده رسیده مورد اعتبار
 گردانیده زیاده خبر دعای از دیاد دولت و جاه چه نویسم ایضا
 بجناب شان تحریر یافت مکشوف ضمیر مه نظیر نواب صاحب
 ذوالمفاز و المناقب باد که بورد و عنایت نامه مورخ ۲۳ نومبر
 که ۲۹ شوال المکرمه و در دو شنبه بود و سببانات گردیدم و بادرا
 یافتن آن عالی شان خطاب مستطاب نواب در صله خیرخواهی سلاطین
 زمان و عموم بندگان خلاق جهان از ان صحیفه رنگین بهار آئین گلها کی
 نشاط و نشاط و مانی چیدم حق تعالی مبارک گرداناد و همیشه جاه و
 دولت در تنها باد زمین منت و ممنون عنایت شدم که حقیر را بیاد
 آورده باخبار سرت آثار این مشرود واجب السجده مورد اعتبار
 فرمودند زیاده تسلیم و نیاز بجناب مولوی سید امداد علی خان
 صاحب قلمی شد بعالی جناب استغنی عن الالقاب مخدوم والا
 مناقب رفیع المناصب سلاله مساوات کرام نقاوه اشرف عظام
 و است بر کاتم و زبدت حسنا هم بعد ابلاغ سلام نیاز آمد مکشوف
 و مشهور و میگردد اند که خبر علت اهلخانه آجناب مسموع شده موجب تاسف

و توفیق گردید اللہ تعالیٰ آن مرحوم را بجنّت ما و او در جوار سیدة النساء
صلوات اللہ علیہا و علیہا جادہ ہر چند این خدمت بر حضور والا عظیم است
لیکن نسبت از وی چنان نیست و ہر کس را این راہ رفتنی است خدا تعالی
در محبت خود و رسول مقبول خود دارد و بردار دہ بار در زمین محبت از گوشت
بر انگیزد انشا اللہ تعالیٰ در جنّت تملاتی و اجتماع دائمی میسر آید و انشاء
میسر لکل عسیر بالا جا بہ جدیر و السلام خیر انعام بجناب مولو کے
فخر الدین صاحب لکھنوی فرنگی محلی مر قوم شد بسم اللہ الرحمن
الرحیم و الصلوٰۃ و السلام علی رسولہ الکریم و آلہ و اصحابہ ذوالفضل العظیم

سلامی علیکم ان قلبی بحکمکم	وقال سول الله من حبت يعلم
فہا انا قد اعلمت کز محبتی	وہما القصد لان تعیشوا و تسلموا

از حقیر سرایا تقصیر بخیر سعید غفر اللہ ذنوبہ و مترجمیہ بجناب فضیلت مآب
مولوی صاحب جامع علوم ظاہریہ و باطنیہ حاوی فضائل بہیہ و معارف
سنیہ مقبول در گاہ صد مولوی فخر الدین احمد صاحب ابجد و الکریم لائرا
فی ارغدیش و اطیب نعم تحفہ السلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ پذیرا باد
بعد از ان واضح و لائح ضمیر منیر آن فطن خیر میگردد اندکہ احمد مد علی احسانہ

که این نجیب با عوارضیکه دارد از زندگانی عارضی بصره اندوز دستدعی
 صورت و صافیت نمرایج شریف و اخلاص غنصر لطیف شب و روز است
 این رسیدن تحفه خزینه چمله عنایتی آن مکرم به ساطت انظیر عالم علی
 صاحب که مصداق کامل ملک عشره کابود و پیشوایان است
 لم یشکر الله من لم یشکر الناس
 شکریه مشعر از وصول آن والذراذ کام و زیان تقویه در بیان
 بخورون آن بے توقف بخدمت سامی ارسال کنم لیکن بسبب
 طبیعت که حالش عالی خاطر عاظرست حاله بر امروز و فردا شده در
 تاخیر افتاد با بجمه شماره در غایت حلاوت و لطافت برآمده گوی سبقت
 از انبیه این دیار ربوده الله تعالی در جزای آن روز نیاز از تلخیص
 زمانه محفوظ و در آخرت از بیواسطه بپشتی مخلوقا و از دست که این
 مسافت بعیده باین به تمام بر او رساندین بخواهد در تمام این سوره
 تبارک و لطیف فرستادن دانایان که با علم است آنکه بپشت من
 نیست و از روی دور دستهای من در این عالم است و در این عالم
 پدای خود و مرغی افکند و در این عالم نیز است و در این عالم

حسن باقبت چه عرضه دید بخدمت مولوی حافظ نظام الدین احمد صاحب
 سلام سنون موصول باد بر خوردار حافظ نذر الرحمن سلمه الله تعالی
 اداب و تسلیمات بجای آرید بجناب مولوی شاه عبداللطیف صاحب
 و مولوی محمد نعیم صاحب مولوی عبدالحی صاحب دامت برکاتهم تسلیمات
 میرسانم مولوی جنت حسین سلام و دعا خوانند بفرمایش میر محمد حسین
 صاحب عرف میر کچھو نوشته شد الحمد للہ الذی اتزل القرآن
 خلق الانسان علمه البیان و جعل النحمان تطہیر القلوب و الابدان و ستہ
 تحسیدہ سیدنا ابراہیم و حبیبہ سیدنا محمد نبی آخر الزمان علیہما من
 الصلوٰۃ و السلام الاکان الاکان اما بعد راجی مغفرت خداے
 کونین سید احمد حسین لب تمنا بعض مدعا میکشاید کہ بتاریخ ہینزدیم
 و یقعدہ روز سہ شنبہ ساکبان بندی و نوزد مسم روز چہار شنبہ بعد
 نماز طہر بدایت کتب نشینی نور دیدہ ام سید کفایت الحق بستم روز
 پنج شنبہ بعد مغرب گشت برات باز نیت وزین تقریب ختنہ قرۃ العینین
 سید کفایت الحق و یوسف حسین سلمہما اللہ تعالیٰ و ہر سہ تاریخ
 تا ہم شب محفل شام و طرب باد دعوت طعام منعقد کردہ چشم برداشتہ

اکابر و اجاب گسترده ام امید که تواریخ معهوده قدم زنجب فرموده تحمل
 رونق و بند را غرت بخشند و تناول با حضر احقر را همین منت
 سازند و بیا که ساقی ما باده طهور شد و ندیم بزم ندای هو القفور
 رفیع کرد و بیکر محمد خدای عظیمی که ملت ابراهیمی را بعثت نبی عربی
 حیات جاوید بخشیده و نعت رسول کریم که سنت خلیلی بقول فعل
 و تصریحش لباس نو و نمازگی پوشیده صلوة و سلام بر او و آیت
 او که آیه تطهیر در شان ایشان نازل و بر آل و اصحاب او که دین است
 بسعی بلنج شان کامل گشته و انما اباد بعد از ان الهان شیخ احمد
 مرحوم در حضرات بزرگان و اقران و عزیزان التماس میدارد که بتاریخ
 بست و چشم و بست ششم ماه صفر محفل نشاط بکمان باغ غزنی
 فشی محمد امیر صاحب و بتاریخ بست و نهم وقت شب گشت برات
 بتقریب ختمه نور چشمان سید محمد محی الدین و محمد معین الدین سلمه
 تعالی پسران سید شاه مبارک حسین زید عمره و قدره و بتاریخ بست و
 روانگی بمقام درگاه جنتی نگر و بتاریخ بست و نهم ختمه آن هر دو نور چشمان
 حسن انجام خواهد یافت ترصد که تواریخ معهوده شریف از فرموده

شریک نشاید و محفل بوده نجیفة را ممنون لطف و عنایت فرمایند
 رقعہ نوید شادی شاہ محمد یحییٰ صاحب سلمہ ابد تعالیٰ
 محمدی خذرات مبارک و تعالیٰ کہ بنی نوع انسان را بتاج شادمانہ
 و تقدیر منابہی آدم سرافراز ساخته بتشریف خطاب مستطاب
 و خلقناکم از واجبات خواستہ و نعمت بیعدصیغہ را اصلی ابد علیہ وسلم کہ لوای
 اناسید ولد آدم و لافخر برافراشته بامرتنا کما اکثر و افانی ابابہی بکلام
 یوم القیمہ میت بر تائید است گماشته اما بعد بندہ محمد یحییٰ بن شاہ
 و جہ ابد قدس اللہ روحہ و افاض علیہ تافتوحہ بخدمت بزرگان و مجاہدان
 ملتسست کہ بتاریخ پانزدہم شہر جمادی الاول دو شنبہ شب شادانیم
 بتقریب عقد شہادت فقیر محفل سماع و ضیافت بفقیر خانہ حسن انعام یافتہ
 امید کہ شریک محفل گردیدہ بتناول باحضرت فقیرانہ خاک را رہین منت
 و ممنون عنایت فرمایند با براحت و شادی گذرانیم دی چندہ گریخ
 نمایند عزیزانہ بقدیمی چندہ والسلام رقعہ تفسیر نوید شادی
 محمد یحییٰ خاویجی محمد امین عرفی عبد الغفور بعد از حمد خدا
 چہن علا و نعمت سرور انبیا علیہ السلام و الثمانیاز مند از سلسلہ بندہ

واعظ علی نجدت بزرگان واقران و دوستان و عزیزان بود
 رسانست که امسال بآبباری عنایت باری نخل امید برطب
 طرب بار و گذشته و نهال تنگ امشمره گونه شمر یعنی غره شمر
 رجب نصب شامیان و بتاریخ دوم کند و بی طعام فائمه سید
 النساء صلوات الله علی ابیها و علیها و بتاریخ سوم روز انگی برات
 و وقت شب مقام در موضع منصور پور متصل نو اباوده و بتاریخ چهارم
 مقام در قصبه بهار و بتاریخ پنجم نزول برات بموضع کونند
 و شب ششم عقد نکاح نو اده ام اقبال نشان محله این روز
 عبد الغفور سلمه الدبال سرور با صبیبه سید ریاست حسین صاحب تقر
 یافته چشم که بتواریخ معهوده تشریف شریف ارزانی داشته
 برات و نخل نشاط را بمقام کونند زرب و زینت و نیازمند را
 رهین منت فرمایند و السلام بحباب مرحوم خواجه محمد کاظم
 رستم یافته خواجه صاحب والای مناقب مکرم و مفضل دام بکرم
 پس از سده و نیازمند معید بود که سه روز میرود که سالی جمیع
 در خصوص استفسار از احتمالات فرات در آیه که بسم الله الرحمن الرحیم

سخنوت سواران علی
 که در قصبه شمره در آب باران
 چنانچه در این کتب
 بیرون شده است
 نیز در این کتب

مرخصاورد و فرموده رهین الطاف کرده چون فقیران روز قیامت با داد
 آن چسبایانیدن ز لوبجبت عروض وجع در بند دست یمن مترود و متغذ
 از نوشتن و برداشتن کتب بودم و هنوز از ان نجات نیافته ام
 در رسال جواب تاخیر رسد داد امروز تفاسیر اباستعانت
 بر آوردم و دیدم در همه تفسیر مجربها بفتح المیم و ضمها هر دو نوشته
 اما اختلاف حرکت را پس درین تفاسیر که نزد ما موجود است تصریح
 بدان نرفته چون اماله از اصول مقرر در موضع خود است درین معنی
 ذکر آن نکرده اند حال عبارت تیسیر که کتاب معتبر و معتمد در علم
 قرأت است نقل میکنم حفص و همزه و الکسائی مجربها بفتح المیم و الباقون
 بضمها و قد تقدم الاختلاف فی الراء فی باب اماله و پیشتر در همین کتاب
 در باب اماله نوشته و امال حفص مجربها فی هو و لا غیر و نزد امام حفص
 که قرارت شان درین دیار مشهور است اماله در همین یک موضع از قرآن
 است و عبارت تیسیر که اول منقول شد مطابق دیگر تفاسیر است یاوه
 زیاده بجناب شاه قیام صاحب اصدق صادق صادق حقیقی حقیقی
 و امت بر کاتبه رقمی شده در حضرت بابرکت شاه صاحب

داد و آنجا نماند
 در امال تیسیر
 پس الف را امال
 بیا و بنظر ان
 کویس با یک
 نامند و خوانند

منبع صدق و صفا تتبع صادق مصطفی معنی لفظ مهر و وفا از ناکسان
 تحمل جور و جفا و سنگیر در ماندگان و ضعف ازاده اند کرامت و شرفا
 چکنم وصف تو آئینه حسن خدا و شعر جامی است که در مدح تو آمد زیبا
 هر چه اسباب جمال رخ خوب ترا و همه هر وجه کمال است کمالا بحسب فی
 از در مانده حرف صلاح ناخوانده بنده عنید اسم بی مسمی محمد سعید بصره
 بیوب نفس و جعل بومه خیر امن امسنه و رزقه حسن انکامه بجاه المصطفی
 والمرغی و الحسنین و الفاطمه پس از تسلیم و نیاز مندی معروض انکم
 نوشته محبت سرشته موجب از یاد اخلاص و عقیدت گردیده و
 طلعت خاطر را مبدل بصفوت گردانید این کینه را که از خود بهتر گفته
 همانا که عیب مراد امن سعیت حوصله خود نهفته اند و کرده با سگان برابر
 توانم اگر چه بچکم نفس امان از شیران برتری جویم و این کلمه
 انصاف است که بزبان راستی میگویم و ما ابری نفسی ان النفس لا یأق
 بالسوء در عبارت ارایی مطالب از دست میرود و از مسجع نویسی مقصد
 نعت میشود و بکنظر فرما که مستغنی شوم ز اینای جنس و سنگ که شد
 منتظر خیم الدین سگان نام است و ملازمان که بر وزیر رخصت گریه از یاد

جدائی نیازمند کردند انروز پے بدبختی نبردیم بخیال آنکه سہ
 تو گل ز غار خارجہ نم اسے نگار دار دے چو تو من کی ند ارم تو چو من ہزار دار
 نرسرودہ آنجناب ز اباورد استم زیرا کہ آنجناب از اہل درد
 ہیں درد بر جدائی سوش خانہ خود میگردد اگر گریہ حضرت از بخت بود چرا
 سہہ رالائق صحبت خود میگردد اندر گریہ ہے تو طبعی و ریاضی ہستی
 سب سے ہو سکے ہی ممکن تو ہے ہر آرزو بخش نامے قوال ساکن
 مانکپور وارو این شہر گردیدہ چند صحبت با او اتفاق افتاد حقا کہ از نبودن
 ملازمان والا حد تھا خوردم قوالے خوب بہت و لائق مجلس شایخ
 اور ابرفتن جموانان ترغیب ادم لیکن معذرت پیش آور این رباعی خواہ
 میرد و علیہ الرحمہ از زبان او شنیدم ہر جوع و عطش ست آب و آتش فقرا

ویدیم کہ انبیاء سے محتاج اند	وز فرش زمین ست فراش فقرا
حافظ صاحب ہنوز از خانہ کتبی	ای درد معاش ست معاش فقرا

نیارودہ اند خاطر راتعلق بہت دیگر حالات خود حوالہ دینا ہر تیر نمودم
 در تعلیم احمد صاحب در انجہ سید انم الشار احمد صاحب نے قصہ لکھا ہے کہ
 آنجناب لوی شیر علی صاحب تسلیم و نیاز عرض یکترم و جمیع حضار مجلس علمائے

رقعه که بتقریب نوید شادی حافظ نذر الرحمن سلمه الله

تعالی تقسیم کرده شد و در سبک اندوختن کسرم حمد و نعت

حمد خدا سے غز و جل نعت مصطفیٰ

بر آل و بر صحابہ و بر پیروان او

در حضرات بابرکات بزرگان واقران و عزیزان و اخوان لب تمنا

بالتماس مدعا میکشاید و انظار آرزو بامید اجابت می نماید که بتاریخ

نهم شهر جماد الاخره شب دهم ازدواج سرایا ابتهاج بزخورد

حافظ قران سید نذر الرحمن پسر الاکبر حاجی میر تحمل حسین صاحب سلمه

الله تعالی فرار یافته چشم که بتاریخ معهود بفقیر خانه تشریف ازرا

داشته شریک محفل نکاح بوده بعد تناول با حاضر مختصر برات رازیب

وزینت و خاک را شرف و عزت بخشند و بتاریخ دوازدهم

مغرب اجابت دعوت طعام و لیمه رسیده مننون احسانم فرمایند

شده هجری بجناب شاه محمد معصوم صاحب خلف الرشید

مولوی شاه عبدالرشید مرحوم مرقوم شده و

بسم الله الرحمن الرحیم والصلوة والسلام علی رسول الکریم

سواد دیده حل کردم نوشتنم نارسو تو پا که تا در وقت اندن چشم فند بر و تو
 در حضرت با عظمت سلاله اکارم نقاوه اعظم سیاح بلاد شریعت
 و طریقت سیاح بحار معرفت و حقیقت و ارث معارف علوم احمد
 چشم و چراغ خاندان نقشبندیه مجددیه دامت برکاتهم و ضوعف حسنا
 از اول انکلیت قبل لاشی فی الحقیقه از مجیب قریب دور حرمان نصیب
 بجنور محمد سعید نظر اند تعالی بعین العناایة الیہ و غفرلہ و لوادیة سلام
 سنون با اشواق روز افزون و اصل با دعنایت نامہ والا بدست محکم
 بیگ عرب پنجم شہر رمضان شریف سر مکشش یدہ وصول گردیده دیدہ
 را نور و سینہ را سرور بخشیده قاصد انیکر کوی تو خبر سے آرنہ پا
 می ندانیم کہ از جان بقدر می آرنہ با قبل ازین قلمہ نواز شنامہ بو ساطت
 امیر نواب صاحب رئیس کونند در بارہ جستجوی حافظہ جمال احمد صاحب
 فرزند حضرت مجدد قدس سرہ ورود فرمودہ سور و مباحاتم کردہ بود
 چنانکہ حسب نوشتہ تجسس مغزی الیہ نمودم معلوم شد کہ ایشان
 یکروز قبل روانہ وطن مالوف رامپور شدند غالباً تالی و اجتماع دست
 داوہ باشد خواستم کہ اطلاع این حال بذریعہ قیمہ الضراعہ بملازمان کنم

حواله بر امر و زفر داشته صورت نسبت و هنگام تشریف آوری خدا عالم اتفاق
 درین شمع خفیه را اطلاع نشد و گرنه بسر چشم حاضر شده مستقیماً مستفید
 می شد مگر اکنون اگر اتفاق قدوم درین بلع شود فاکسار راضی و اطلاع داده شود
 زیاده نیاز حاجت نیازمند آنکه بنده را بدعای از یاد محبت الهی و حسن خانم
 یاد آرند و السلام علیکم و علی من لدیکم ۹ رمضان روز یکشنبه ۱۲۹۲ هجری
 خاتمه طبع یوان جناب غفران باب مولوی ابوالحسن علی بن علی بن محمد بن
 الناس نسیم الله الرحمن الرحیم هو الاول والاخر والظاهر الباطن هو بكل شیء علیم
 حمد بعد خدا تعالی را که نظم دیوان کائنات کار قلم بدیده نگار اوست و مجموع
 افراد ممکنات بر صفحات تکوین و ایجاد ترتیب داده نشی حکمت بدایع آثام
 او دور و نامحدود و شمار سید موجودات و افضل مخلوقات که مطلع
 قصیده ابداع و مقطع غزل نبوت است و صدر نشین ایوان هدایت
 بنیان رسالت و برآل اظهار و اصحاب اختیار او خصوصاً خلفای اربعه
 راشدین که چهار عنصر دین متین اند و با هم چون مصرعهای رباعی از کمال
 و داد اتحاد گزین بعد از ان منخفی و محتجب مباد که این ششاد زیبا از
 حجله طبع بر منصفه ظهور جلوه نما کرده و این یوسف بی همتا از چاه

کتمان به بازار اشتمار رسیده گیت که بعد چشم اشتیاق تماشا
 بمال با کمال شش نماید و بهزار جان مشتاق انرا از لبتجا و از خریدار آیدین
 دیوان بلاغت بیان خدا بیامرز جناب مولوی انور علی یاس است و مجموع
 افکار عیسان آثار آن سخندان دقیقه شناس که از مدتی شعر ارادیده
 بر راه انتظارش نگران بود و فصحا و بلغار از غیبت تمام و ذوق مالا کلام
 بسیر آن بهارستان بخیران اگر نظم است چون عقد شریا از مکان
 بلند طالع و اگر نثر است چون نسطائر در غایت ارتفاع واقع هر شعر
 آن ناخن زدن دلهای عشاق و هر مصرع آن نشتر بگهای جان آریا
 مذلق تا چند کسی براه تعریف و توصیف آن پوید بقواکے مثل مشهور
 شک آنست که خود بویدند که باز گوید مظهر نیر و اصحاب فهم رتبه آن
 کم نه هرگز گفته سلف است باز گوید مظهر نیر و اصحاب فهم رتبه آن
 بی خلف است باز گوید مظهر نیر و اصحاب فهم رتبه آن چون حسن کلام ظاهر و عیان است حال قائل آن
 قابل شرح و بیان است ولادت انجناب غفران مآب در سال یک هزار و
 دو صد و چهار از هجرت رسول مختار اتفاق افتاد فقیر از زبان مبارکش
 شنیده ام که از بعضی بزرگان دریافته تاریخ ولادت خود چراغ یافته ام

والد ایشان شیخ محمد حیات نام داشت و وطن و مسکن ایشان قصبه
آن که برد و منزل جانب غریب عظیم آباد واقع است در بدایت حال
بقصد اکتساب علوم در عظیم آباد رخت اقامت افکنده از قاضی عبا^{سعد}
میر حرم که تلمیذ مولوی محمد حسین صاحب حواشی مشهوره و تفضل حسین خان
ریاضی دان بود کلماتی چند از فنون متداوله خوانده طبعش از بسکه
متوقد و زکی بود با وجود کم تهی گوی سبقت از هم بقا می ربو
و هم در آن از منتهی خدمت شیخ غلام علی راسخ که صحبت میر تقی میر در یافتن
رسیده مشون در غرطها سے اردو گرفت و چون طبع جوانانه
و مزاج عاشقانه داشت در همان هنگام اصول موسیقی و نواختن بعضی
از سازهای از بعضی ما بر آن از فن آموخت و بعد از رحلت برادر
بزرگ خود مولوی کریم علی سقوی خدمت افتخاری عدالت و صدر ایمنی
آن از پیشگاه حکام عالی مقام امتیاز یافت و چون ذوق فارسی بر طبعش
غالب آید صاحبان بگرام چون میر افتخار علی ذره و پسر شمس میر امامی
و برادرش میر محمد کبری و سید سلطان عالم بیرونی و برادرش
مولوی سید صاحب عالم صاحبها سے رنگین داشته بسیار سریع الفکر

و صدیق الدین بود شری تکلف و بی توقف در غایت لطافت می نوشت
 آنچه درین جموعه درج کرده شد بطور انموضع است مکاتیب او را
 صاحبان آن هر جا که یافته اند جمع کرده اند و خود آنحضرت اعتنای بآن
 نداشت بلکه غولها سے ہندی ہم بسیار ضائع و پریشان گردیده و آنچه
 در زمان قیام عظیم آباد بتقریب شاعره ناگفته همه بمعرض تلف رسید
 اوراوت بخدمت مولوی احمدی بھلو اور و قدس سرہ دست ہمیشہ در
 تہذیب اخلاق بجانہ افاق بود در آخر صحبت مولوی محمد فصیح غازی پور
 علیہ الرحمہ اور اور گرفت و در مجالس و عطا و تذکیر آن عالم با عمل نشسته
 از سر دنیا و ما فیہا یرخاست و ترک خدمت افشا گفته برو طیفہ سعینہ کہ آنرا
 بہ مطلق حاکمان عہد پیشین گویند قناعت کرد و مگر خدمت بطاعت
 و عبادت حق تعالیٰ لچست برست و در اقامت صلوات و جمعہ و
 جماعات و شب خیزی و تہجد گزاری و تلاوت قرآن مجید و اتباع سنت
 و اجتناب از بدعت بجد و جہد کوشید و درین اثناء پسر انجناب منور علی
 بعارضہ و رسم طحال زباده بر یک سال علیل مانده انتقال کرد خدا ایش بخت
 جاوداد و آنحضرت کہ از پیشتر شوق حج و زیارت بدل میداشت تصمیم غریبت

حرمین شریفین زادها الله شرفا و تعظیما مع الیمنانه با سامان
 سفر بظلم آباد رسید و در امروز و فردا سواری بجزه عازم گلکته بقصد
 رکوب جہاز بود ناگاہ بعارضه جانگاہ رسیدند بسیار شده داعی حق البیک
 اجاب گفت انالله وانا الیه راجعون و این حادثه ببت و پنجم ذیقعدہ
 شب سه شنبه ۲۶۲ هجری رونمود فرارش متصل مکان الله غفور
 راقم حاجی غشی و اعظم علی در باغچه واقع افاض الله علیه شایب القصر
 و اسکنه فی فراولیس البجنان قطعات متعدده در تاریخ این واقعه از
 خاطر فاترم سرزده در اینجا از انحاء و قطعہ ثبت افتاد قطعہ

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی
 تهران محفوظ است

<p> جان بحق تسلیم ناکه که در شای او گفت سال بیکه از او در شای او شد چو خدا سوی خودش زهنمون باد المھی شرف آن فزون زخت سفر بست زو نیادون جامع صد گونه علوم و فنون وصف وی از حیطه فکر مبرون </p>	<p> مولوی انور علی چون قصد بیت الله کرد عقل تاریخ و فاشش صورتی هم معنو دیگر مولوی انور علی با صفا راه نور و سفر کعبه شد آمد اجل بر سر او ناگهان بود عجب نادره روزگار ناظم و شمار و فصیح و بلنح </p>
---	---

<p>دانشمندی از که ستانم کنون میرود اشک از شیره ام لاله گون گفت که انور علی ذی فنون</p>	<p>آه چو آن خسرو معنی نماند در غم آن شاعر رنگین خیال روی زانده خراشیده عقل</p>
<p>و بعد چهار یا پنج روز از وقوع این آفته راقم الحروف محمد سعید عفا الله عنه که نسبت مصابرت با جناب بنفورد دارد با اہلبیت شان و مردم خانہ خود بنت انجناب مرحوم بر اہ کلکتہ بھرمین شریفین رفتہ از حج و زیارت شریف گردید و از طرف انجناب مغفرت ایاب نیز حج گناہید تقبل الله منا و من جمیع المسلمین اکنون ختم کلام بر تاریخ الطباع دیوان کنم و این نامہ را مہرے بی پایان ز نمہ قطعہ تاریخ طباع دیوان لراقمہ</p>	
<p>لقاب اختفا برداشت از رو طیج سبز خطی عنس برین مو ادافہسان معنی را چو ابرو مضامین شوخت از چشم آہو ازین ابکار و معرفت جو حلال آمد اگر نوسے ز جادو</p>	<p>تعالی اللہ ز سہ دیوان دلکش نہ دیوان شاہد شیرین ز باسنے کند ہر بیت آن پنهان اشارت غولھا دلر باز از عنزالان ازین اشعار حکمت را طلب کن ہمین شعرو ہمین نظم بیانست</p>

<p>سازی تا ز برگ گل ترازو نزد و معنی از الفاظ پهلوی سخن را آمد آب فرستد در جو ز افکار که این اشعار نیکو سخن سنج و سخن دان و سخنکو ندیدم شاعر خوشگوی چون او بطرز میر گفت اشعار اردو عجب پاکیزه خصلت بود و خوشگو کسی اکنون بان ذهن زدکا کو سز و گرسازش تعویذ بازو رسید آوازه حسنش بهر سو مشام خلق تا از وی برد بو بهر شمع بهر برزن بهر کو</p>	<p>سبجی معنی رنگین آنرا بلاخت پاسبان این کلامت ز جد و طعاسه این نهر الفصاحم کلام کمیت این پاکیزه گفتار جناب مولوی انور علی یاس درین قریب زمان با سرعت فکر چو استادان فرس در فارسی اند چکویم خوبی حسی خلق عظیمش خدا ایشان جادو در باغ رضوان کلام او مرا خود هرز جانست ز کلمک طبع چون نقشش بر آمد سگله در روضه امید شکفت غزلهایش بسوز و ساز خوانند</p>
---	--

رقم ز و خامه ام تاریخ خطبش
مانند سالها این نظم و بحر

قطعه اخیری

یکی نظر کن درین صحائف که جمع بینی در و لطائف
 ز نظم و شعر کسی که مثلش درین زمانه ننگش میسود
 نتایج طبع یاس مغفور چون طبع شد بسی مشکور
 نوشت تاریخ طبع حسرت زهی کلام بلبل و مطبوع
 ۱۲۸۸ هـ

افکار تازه

<p>میرم از بجز تو بیسار توام چون توان گفتن خریدار توام وین عجب مشتاق دیدار توام بلبل شبیدای گلزار توام مائل خورشید رخسار توام از خود آزادم گرفتار توام در عقوبت من گنهار توام خوش بود جایر دیوار توام</p>	<p>عمر باشد عاشق زار توام نه زرس دارم نه دنیا نه دین مهر روی تست تابان هر طرف آشیانم رامسوزای برق خو شب نیم آسایا همه افتادگی لطف کن یا قهر رحمت یا غضب گر کنی عفو از کرم منت تراست سایه طوبی بدارم آرزو</p>
--	---

<p>حرفی از لعل شکر بار تو ام منفعل از لطف بسیار تو ام کشته ابرو و سینه خدار تو ام گفت در ریخ و بلایار تو ام با تو ام هر حساب و دلدار تو ام</p>	<p>از دم جان بخش عیسی خوشتر است و میدم تیغ آزمای بر سرم ترتیبم سازند محراب دعا دوش آمد آن نگار دگر باق من نیم از توجدها در هیچ حال</p>
<p>گر رسد در دوا الم در عشق من غم مخور حسرت که غمخوار تو ام</p>	
<p>هر کجا می نگرم نور خدا می بینم نسبت لطف تو با مشک خطای منم گر ز دست تو گم جو رو بنامی منم همه از لطف که مه های شامی منم در دراد غم عشق تو دوامی منم رود از دل همه چون روترا منی منم کس چه داند که درین پیر چنانی منم جو رکن جو ر که جو ر تو وفامی منم</p>	<p>جلوه حسن ازل در همه جا نمی بینم نیست تشبیه نخت با مهر و خور فکرها خوشتر از موفای دگران میدانم چشم گریان دل بر این لب خشک و زرد زهره از کف دست تو شکر نیارم گر چه ارم گله از تندی خوی تو بسی بدگو بند نظر بازی من باز نیک ناز کن ناز که ناز تو خرد این بسیار</p>

یکه از مهر سو حسرت دخت بن
 نظر لطف تو پشاه و گدائی بنم

آن بت که از ورشک برد لو لولا
 ابرو تو ایماه بود تیغ سیه تاب
 گفتم ز غمت وار هم از سینه دیدم
 آلوده مبادا که شود دامن پاکت
 روشن کن از وصل گم تیره شیم
 دل خون شد و از دیده برن آرزین
 تا شمع بکی پای ناستاد بخدمت

شکست لم سلمه اندک
 و اند لقا خطا من قال هلالا
 دردا که ز خط حسن رخ گشت دیو
 شیرین لب خود راسته تلخ میا
 گل پیر بناسیم تنها ماه مشالا
 جانم بلب از غصه و غم آمد حسالا
 در بزم شهبان یافت کجا پایه وال

حسرت همگی رنج و غم از مال و متاع
 باشد فقر ارانه غم دزد نه کالا

رباعی شتمل بر تاریخ رحلت مولوی لطافت حسین جوم

افسوس که مولوی لطافت جهان
 سال و معرفت روز و تاریخ بدن

رحلت فرود ناگهان سوی جهان
 یوم لاهند و دم ز ماه رمضان

قطعه سال انتقال مولوی عنایت احمد واقع روز و تاریخ

<p>پیر و احمد و مقبول احمد آبروی چمنستان حسرد دل غم سید و بنسداد آمد شد بفر دوس غنایت احمد</p>	<p>آنکه نامش تو گویم زین بعد رنگ و بوی گل و ریحان علوم کرد رحلت چو ازین دارفت گفت تاریخ که داو پلا اه</p>
<p>قطعه تاریخ ولادت پسر الاکهر حافظ یوسف علی صاحب خلف الرشید میر افضل علی مرحوم</p>	
<p>ولد ارشد اقبال نشان گفت آویند و سابع رمضان</p>	<p>چون بیوسف علی انیرد خشید عقل روز و مه و سال و تاریخ</p>
<p>نام تاریخی منظر علی شاه پوری رباعی در اختتام این کتاب طبع آن بعون الملک الوهاب</p>	
<p>دین گوهر مقصود به امان آمد گوئی بدل سنگ رگ جان آمد</p>	<p>صد شکر که این نامه بیایان آمد در قالب طبع تا کشیدند از او</p>
<p>قطعه تاریخ طبع</p>	
<p>شهرود آفاق چون سیارگان طبع شد کرد این کن یک نکه دیوان حسرت طبع شد</p>	<p>دیوان حسرت طبع شد با حسن و زیبایی آنف بگوش کسی ز آغاز طبع از بهر سال</p>

قطعه اخیری

هر آنچه من حسرتین نوشتم	کردند قسم بخا بر طبع
محبوب الناظرین نوشتم	تاریخ نظم و سخن انجبا ام

تَمَّ الْكِتَابُ بِعَوْنِ الرَّبِّ الْوَهَّابِ

۱۳۰۰ هـ

خاتمه الطبع چکیده خامه بلاغت ختامه عالیخانان با
 علم و عرفان فطن خبیر مورخ بے نظیر سید ضوی
 مولوی معنوی بشاه محمد یحیی صاحب منعمی ابو العلاء
 خلف الرشید شاه وجه الامین شاه احمد اسد قدس
 سلمه الله تعالی و زاده مجد او کرام

بسم الله الرحمن الرحیم

شده آرزوی تو ارجد امیداران را | جواشقیاق مه عید روزہ دارانرا

سخنیکه از دل بزبان و از زبان بدل آید حمد سخن آفرینیت که از کلام
 زبان و برتعت و حد آتش آشکار است اشهدان لا اله الا الله
 و لفظیکه پوشش معنی و معنی که رطبتش بالفاظ باشد لغت فصیحیت
 که بلغای عرب و فصحای محرم ابرکمال فصاحت بلاغتش از فصاحت بلاغتش
 بر نبوت رسالتش اقرار لا اله الا الله محمد سول الله اللهم صل سلو علیه
 علی اله و صل علی ما نکلہ النکل و بكل حرف لسان فی البعادی العمران اما بعد
 مرده دیدن را و نوپوشیدن را که رعناست آید از زنها سخاوت اختفا
 به بازار ظهور شد جلوه گر است و زیبا دلبرے از کفن غیب بمنصه

شهو درخ نموده آماده دلبرے ست مشتاقان اگر بعض نقد
 جان این یوسف کنعان خوبی را گیرند از زانست و عاشق مزاجان
 اگر این لیلی پرده نشین را که در محل اوراق و صفحات رونماست
 خریدار شوند آسانست دیوانیست که در دیوان هستی نظیر
 و حدیث محالست و قلم چون زبان زبان مانند قلم در شناسے
 محاسن آن لال اگر شعرست در رتبه بالاتر از شعرے و اگر شریعت
 و شریعت فقرات و ربط عبارات منتظم چون عقد شریا فرهاد لریا
 تر از شوخی چشم غزالان چین و مصارع رباعی مانند عناصر ربعه
 در اعدل افرجه توافق گزین بخش مانند حواس خمسہ در کار و مثلث
 چون موالید مثلثه پایدار تار بنجا که کارنامه تصانیف اوار و تعالیم
 لیل و نهارست و در قریبت از واقعات کائنات روزگار از آفتاب
 آیات و احادیث و امثال طرفه سحر حلال است و هر حکایت بر
 مکی عنده ال ما و ما با سوانح چون ماده و صورت بهم چسبان
 و مقطعات مانند قطعات خیابان جنان بهار افزای دل جان
 چون مضامین و بر این عارفانه می نگریم در یابی ناپیدا کنار موجزن

و اگر حقائق و معارف صوفیانه می بینیم گاسته در کسوت مجاز و گامی
 در لباس حقیقت عروس خلوت و شمع انجمن همانا دیوان بلاغت
 ترجمان کسی است که امروز ذات ملکی الصفاتش از غایت شهرت
 در اقطار و امصار کاشمش فی رابعة النهار روشن و پدیدار است
 و کهنه حائط عظیم آبا و آزاب و رنگ وجود با وجودش شک گلزار
 فرخار و مانند روضه حبت جاودانی بحسار اعنی مولانا الاجل
 النخیر محرز قصبات السبوق فی فیانی علی الحدیث و
 التفسیر افضل علماء الانام بهراس الفضل فی الفقه و
 الاصول و الکلام جمال الملت و الاسلام بهجة اللیالی و
 الايام بتذکیر تنزین المنابر و المعامل و بتقریر کاتبین
 الفرائض و النوافل بر جاده شریعت مانند طحاوی قدس اسخ
 و استوار و در سلوک طریقت چون حسن بصری متقی آثار عزت
 اظهار و اصحاب اخبار سلطان اقلیم نکتہ پروری و سحر بیانی فارس
 میدان و قیصر سنجی و سنخدا نے انک زبجای دانش اور پیرانه
 سری نجلعت جوانی نواخته و حاصل مزرع علم اور ایام خشک

سالی و زمان قحط کمال بچه مرتبه ارزان ساخته ناظمیکه نظمش
 ان من الشعر لحکمة و تثار یکم شرش ان من البیان
 لسه است اگر منظوم است موز و تر از قبای برگ گل بر قاسمیت
 بلبل شیدا و اگر منشور است چون سگ گهر از متر با خوشنما
 مجمع البحرین ذو اللسانین مهبط الفيوض اللاهوتیه
 مطرح الا نظار الجبروتیه انکه تماشای حسن لایزال در آینه
 جمال بیت الله فرمود و شعشعه انوار تجلیات ایزد بے همتا در مجا
 شباک روضه حضرت حبیب خدا علیه و علی آله من التسلیات اصفا
 و من التجلیات اجلسها مشاهد نمود و هزار بار بشویدیم بن مشک و گلاب
 هنوز نام تو گفتن کمانه ادبیت و مولای و استاذی ملجای و
 ملاذی شیخ و سنذای و فی کل العلوم معتمدی
 می کانا العجا ب شاه محمد سعید حضرت انار الله برهانه و افاض
 علی الخلق فیضاته و لا یدرک الوصف المطری خصا
 و ان یکن سابقانی کل ما وصفنا و شکر خدا می جل و علا بهر از
 دل و جان بجا می آرم که آن دیوان حقائق تبیان حله پوشش طبع

گردید و آن مطلوب ستور جلایب احتجاب از رخ پر نور بر کشید سه
 سه محمد به آن نقش که خاطر منجواست آمد اکنون پس پرده تقدیر پدید
 حقیر محمد یحیی ابو العلامی عظیم آبادی که درین مجلس چون منبره
 بیگانه به بلوک گل جا دارد از کوچک ابدالان و کترین شگردان
 آنجباب تقدس انتساب است و از سی و سه سال در مقله درس گاه
 و بیگاه حاضر بوده بقدریکه ساتی ازل در کاسه تقدیر ریخته است
 مشرب اصفی و مذاق اعلی یافته است و در هر که تلامذه بخرید الثفات و
 لطف خطاب امتیاز موفور دارد و هذامن نعماء الله تعالی
 علینا کما یشهد علیه ما کتب فی حضره استاذه الکریم
 و شرفنی بلطفه العمیم رباعی یحیی که بعلم و هنر آراسته است
 نخلت از باغ شرف خاسته است + حسرت چکنم بیان خوبیهایش
 جمع ست رو هر چه دلم خواستم به و اما بانه در یک فحش شاه صدق گفتا
 و لکن شکسته لا زید که سوسب افزونی قدر این است لب نیازم باین آیه مساکم
 بلند مرتبه ان خاک آستانه ایام گدای کوی تو ام گر بر آسمان شد ایام
 و بلبل طبعم باین نشید لکش هم آواز احسان دست رقی من بی نهایت است

بیخبر است و در کتاب
 سوزناش به کلام
 ستمی

من بپزبان کدام یکی را بیان کنم و تجریر آنچه سطر بطور خاتمه الطبع که
 بری از اطرا می شاعرانه و پاک از مبالغات منشیانه ست نقد
 سعادت بکف می آرد و بتسطیر چند قطعه تاریخ طبع باعتبار آغاز و
 انجام علم مفاخرت بر افلاک پیامی سازد و

قطعات التواریخ لا بتدار الطبع

<p>و صفی ارباب علم و فضل صد رحمن آنکه باشد و رشائش ناطقه کل اللسن جمع حسن عمل در ذات او خلق حسن گشت حاصل کلام اول از فضل زود المنن در بلاغت و فصاحت و هم طرز سخن تا جهان باشد بماند پار این دیوان من</p>	<p>خسر ملک سخن استاد عالی شان ما حامی بن حسرت علامه مولانا سعید هست تهذیب و انصافش همه عالم گوا منطبع شد کلیات آنجناب مستطاب گشت ستور العمل حاصل بر اشاعرا از زبان حق بیانش گفت بچی اساطیر</p>
---	---

<p>با دازین دیوان الارونق بزم سخن ۱۲۹۹</p>	<p>در عا کفیه بچی مصرع تاریخ طبع</p>
---	--------------------------------------

ایضا

<p>پس اتمفاع خواص و عوام همیشه بود نفع بخش این کلام</p>	<p>چو دیوان استادم من طبع شد خدایا بود تا سخن بر زبان هر</p>
--	---

که این نظم زنده بماند مدام ۱۲۹۹ م	نوشتم تاریخ آن در دعای
	ایضاً
با دنا فاعل به خواص و عوام نفع دیوان برای خاص عام ۱۲۹۹ م	طبع دیوان حسرت با گشت سنة انطباع گفتم باد
	ایضاً
از ریاضتین مضامین شده پرامن طبع گل مطلوب بر آورد سر از گلشن طبع ۱۲۹۹ م	طبع گردید چو دیوان بلیغ حسرت سنة طبع رقم ساخته کلک بکیمی
قطعات التوارخ لا اختتام الطبع	
شاد و خرم جان ناشاد م بود جدا دیوان استادم بود ۱۳۰۰ م	ز اختتام طبع این دیوان لغز گفت بکیمی سال ختم طبع آن
	ایضاً
منطبع گردید و حسرت طبع شد کلیات حسرت من طبع شد ۱۳۰۰ م	کلیات حسرت عالی خیال سال طبع کلیات آنجناب
	ایضاً
در علم فرد عالم در شاعری سلم	استاد من محمد باشد سعید حسرت

در قفح خردوان بر رسم راه نغان
 و حرب شاه مردان چون بود دست سلمان
 از راز قفح آگه با سوز عشق بهره
 یحیائی که دل احرفش بود سیجا
 هر دو داد و او هست تاثیر نسبت او
 تمبذ انجنا بیم بسیار فیضیا بیم
 من بلبل جمالش پروانه کمالش
 دیوان انجنا بست مانند افتاب
 از ابر در گلستان ز در بجز عثمان
 هر شعر دلربا هست هر بیت جانفز است
 در پرده مجازت پیدا اجمال معنی
 شد ابتدا طبعش سال گذشته آغاز
 شد سال از طبعا عشق روشن بر اهل ^{معنی}

در قفح و زهد عرفان مد فرید اعظم
 بر طرا اهل ایمان اسخ دمست و محکم
 و از در خشت استند و انم و چشم پر غم
 لطفش برانی خرم جان من است مرهم
 باشد نگاه پاکش در روی جان پر غم
 هم مشرق آفتابیم فارغ ز مدحت و دم
 و درم بسیر خیالش هر لحظه و همه دم
 ذره فیضیا بست کس پیش از کس می
 نافع ترست یوان در چار سوی عالم
 معشوق و عشق و عاشق یکجا است جمع
 و کسوت حقیقت حسن مجاز و دیدم
 شد انتقاد درین سال گردید طبع خرم
 نامش ز بطن تا شمع فیض گفت

ایضا

جناب حضرت استاد کور
 نباشد شاعری مقصود بالذات

<p>بکار خیر سازد صرف اوقات بنظم و شرار رنگین خیالات بفکر صائب خود و محو اثبات بفضل خالق ارض و سموات بمطقت استعارات و کنایات درین یک بیت باشد پاک از آفات ز سه دیوان گلستان مراد است نداد و داد گلزار خیالات</p>	<p>محمد با سعید اسم شریفش چه زنگارنگ گلها میدماند کنند در دفتر نازک خیالان شده مطبوع دیوان بلغش کلامش پاک و صاف و شسته باشد او تاریخ از برای سال طبعش تعالی اند چه دیوان با صفاست برای نام و سالش ملهم غیب</p>
ایضا	
<p>آمد از پرده تقدیر پدید آید مینمویم بدرگاه خدا استدعا شیخناقد و تناقب لکنامولانا آنکه معروف مانست برید و تقوا شایدی هست از ناز و اد استر پاپا با همه فروغ دنیا و شرف و مجد و بجا</p>	<p>سه احمد هر آن نفس که خاطر منجم است شده مطبوع کلامیکه برای طبعش نظم علامه نخر بر جناب حسرت آنکه مشهور جهانست بعلوم و دانش و ده چه دیوان غمزه ببری از جمله عیوب شکر بزرگان برین آمده از قاطب مع</p>

حسب واقع بوابین صریح سالیطی	ماصل باشد ویر نیزه تمینای ما
ولنقطع الکلام بحمد الله الملك المنعم والصلوة والسلام على سيدنا محمد خيرا لا نام وعلى اله الكرام وصحبه العظام	
سعدی حدیث شوق بیابان	صد سال سنوین سخن از زلف بارگفت
تاریخ بر آورده پسر الاکبر شاه محمد یحیی صاحب سمی بسید محمد مهدی سلمی الله تعالی بالمواهب	
حضرت استاد استاد کم هست حضرت علامه مولانا السید انته کالشمس فی نصف النهار کلیات ابن جناب مستطاب حاصل گردید دستور العمل هست بشگفته در ان گلکهای نور	فرض بر من شکر احسانش بدام صاحب غر و شرف فی الاعتشام انته فی اللیل کالبدر التمام منطبع شد با هزاران اهتمام در اصول نظم و انداز کلام روضه الانوار آید سال و نام
قطع تاریخ طبع زاد مولوی محمد عبد الحق صاحب مختصر پنجون خلف الرشید مولوی واعظ الحق مرحوم و مفتون	
جناب حسرت مانتی	بجان پروانه شمع رسالت

<p>نه در علم و نه در فهم و فراست نمازم چون برین غر و سعادت خدا دار و سلامت با کرامت بفکر شعر دارد میل و رغبت چو آب نهر جنت در ابطافت آب و تاب و حسن و زیبائیت ز نو مسر میبرد باغ باغ نعت نه دیوان بل کلبه تان فضاوت ۱۳۱۱</p>	<p>ندیش کس ندید از چشم انصاف تلمذ هست ما را از جنابش غنا بهماش بر ما بیکر النسبت بحکم طبع موزون گاه گاست کلامش جمله پاک و شسته و صاف چو دیوان طبعش طبع کردند سخن آید آب رفته در جو جنون از رو بهجت گفت تاریخ</p>
<p>قطعه تاریخ از حافظ محمد عبد المجید بن حافظ عبد القادر صاحب ساکن رام پور حفظه الله بالسرور</p>	
<p>بحسن و لطافت چه خوش طبع تصانیف حسرت چه خوش طبع ۱۳۱۱</p>	<p>کلام جناب محمد سعید دو تاریخ در مصری گو مجیب</p>
<p>قطعات تواریخ زاده طبع و قادم مولوی عبد الاله صاحب لکهنوی فرنگی محلی متخلص شمشاد و زاده مجده</p>	
<p>بسا زو برک شد دیوان حسرت</p>	<p>تعالی لکهنوی لکهنوی خوب</p>

رقم برز و چھانخل صناعت ۱۳۰۰	پی تارنج طبیب کلک شمشاد
و ل م	
بود فردوس و سوش مطبوع ہر دل گلستان معانی شمع محفل ۱۳۰۰	ہمانا نسخہ دیوان حسرت سوشم گفت سال الطباعش
و ل م	
این گہر آبدار منظوم گل کرد کہ نوبھار منظوم ۱۳۰۰	سرزد و چوزہ بحر طبع حسرت شمشا و ز طبع سال طبعش
و ل م	
زم عبارات با فصاحت و مخمضاتین گل گفت شمشاد سال طبعش کتاب حسن کلا حسرت ۱۳۰۰	دیوان نوبھار کہ با اشارات و ان معنی بصدر لطافت و طبع چون ۱۳۰۰
<p>قطعات تواریخ مصنفہ مولوی محمد فصیح الد صاحب و فاضل لکھنوی فننگی محلی شاگرد میرزیر علی صاحب امر حرم سلیمہ الدیاحی القیوم در سنہ ہجری</p>	
اجباشاد مان گشتند بے حد چھا نظریہ افرا قسند	کلام پاک حسرت شد چو مطبوع ہجری سال طبعش چون فاجست

در سنده فصلی

کلام حضرت حسرت چو شمع طبع	شگفته شد گلی از باغ امید
وفا گفته بفصلی سال طبعش	کلام شک عرغی طبع گردید

در سنده عیسوی

حضرت حسرت که در شعر و سخن مرح ذوات پاک آن قدسی صفات کلیات خود برای یادگار در عظیم آباد با صد آب و تاب عیسوی تاریخ طبعش ای وفا	بهست با عرغی و صائب مقدم گر تمام عمر سازم بهست کم جمع چون فرمود آن عالی هم طبع گردیده به فیض اتم تخف فرحت اثر کردم رستم
---	---

ایضا در عیسوی

فاضل کیا جناب کت شیرین سخن کرد یوانی مرتب زبان فارسی سکه استادش رایج میان هر بار در عظیم آباد طبع شد یوان او فکر کردم چون بی سال مسیحی او	مقتدای ساکنان پیشوای عارفان تا ماند یاد کار ذات پاکش در جهان بهست بیباگر گویم پادشاه شاعران چون آمد این خبر کت نه نهایت شان شدند اگه سنده باغ نشاط از آسمان
---	---

فرا دیگانه ز من مولوی محمد طهر حسین
م با و می سله لاله سادی باعتبار آغازن طبع

که ارباب سخن را هست مطبوع
زه دیوان و کشت گشته مطبوع

سرت

مش

وله

طبع از حسرت شیرین زبان
صورتش مرآت معنی و بیان
کلیات حسرت قطب جهان

سیر

طبع

تواریخ طبعش کاک توفی

وله

که شد زینت طبع دیوان حسرت
سوشی بگفتا بیامض افادت

خیزان هزاران سپاس خاوند
دل شوق چون حسرت تارخ طبعش

وله

دیوان سعید نغمه گفتار
گلدسته آبدار اشعار

در قالب طبع چون در آمد
تاریخ نوشت خامه شوق

تواریخ باعتبار انجسام طبع و لند دره

<p>سند خاطر ارباب ایقان رقم کرده کتاب عشق عرفان</p>	<p>چه زیبا طبع شد دیوان حسرت بهری شوق سال انطباش</p>
<p>وله</p>	
<p>نظام کشور علم و فضیلت شه اقلیم عرفان و طریقت نمک پرورده اش حسن بلاغت غلط کرده همه شمع ولایت چه دیوان روکش دیوان شوکت سوادش زلف لیلای حقیقت سطورش کاکل حوران جنت روان از جدولش نهر لطافت زهی بندش خشمی طرز عبارت درین سال سراپا عیش و عشرت که شد از رنگ مانی نقش حیرت کنون مطبوع شد دیوان حسرت</p>	<p>جناب حسرت ذیجاه و تمکین رئیس شهر علم و زهد و تقوی سخن را فخر شد از نسبت او عظیم آباد را ناز از وجودش مترتب کرد چون دیوان خود او بیاضش روی سگای معانی نقاطش خال روی نازن بیان حروفش جمله ساز گلشن حسن توشا لطف مضامین بلندش سخن کوتاه آن مجموعه فیض چنان مطبوع شد باز نیت زود با نوشتم سال آن با جان شادان</p>

وله

بَاب و تَاب با صد حسن و خوبی	چو شد مطبوع این دیوان حشر
بفصلی طبع من تاریخ طبعمش	بگفتا بحر اسرار حقیقت

قطعه تاریخ از حافظ سید زرار الرحمن سلمه ابد المنان

ز همه حسن دیوان و طب زبان	کلام و زبان فصیح و بلیغ
چو پرسید دل سال آغاز طبع	بگفتم بیان فصیح و بلیغ

سال انجام طبع بعمیه سه عدد در اردو

هو ابر طبع قسطاس البلاغه	زبان تعریف سے ہی جسکے قلم
ز روی جستجو تاریخ اسکی	ملی ہی جھکو منظوم نوادر

تاریخ تمام از شیخ عابد حسین صاحب کاتب کاپی

سلمه ابد الواهب

عبد القادر چو کرد مطبوع کتاب	قسطاس بلاغت کہ بود لائق سیر
سال طبعمش جو جیت عابد از دل	دل از سیر جد گفت اتمام نخبیر

طاعات تواریخ طبع قسطاس البلاغه از تاریخ طبع
صاحب دراک عالی شاہباز بلند پرواز اوج نازک

خیالی ہمشہر زادہ مصنف علامہ مولوی سید ظفر امام
ابن الحاج مولوی علی حسین الحسنی الحسینی المنصور متخلص
برضوان البتہ اساتذہ تعالیٰ بالفرح والسرور

ہست محسود جاسدان لاریب	ہرچو حسرت کلام نقرش نیز
انتر صبح گفت ہاتھ غیب	سراعدا پریدہ سال طبع

دیگر

داوڑ و بیج سکہ دیوان	چون محمد سعید سعدی وقت
سنہ طبع چشمہ فیضان	از سر انبساط رضوان گفت

ہر کی مصرع ازین تا بحسرت

جناب حسرت بامجد و تمکین	کلام فاضل علامی حشلق
زر شادی دل شدہ گلزار زین	چو بالتصمیم وافر منطبع شد

صورة ما لکتہ الفاضل الاویب الحسید النسیب
بحر العلوم و احکام سحاب اجود و الکرم الطیب
اسحاق و الحکیم الفائق ، ما من علم الا اولیہ فیہ یطوے
سیا صناعة الطب فقد بلغ فیہا الغایۃ القصوی

الشاعر الفصيح الناطق بالقول الصحيح المولوي
 عبد الحميد بن المرحوم المولوي احمد السديني المنصور المولوي
 الحنفى نخشن سله السد مالک الملك ب العرش ، مقتطعا
 على هذا الكتاب بالعربية الفارسية فافادوا اجا واصاب
 القطعة العربية كانتها الجواهر الزواهر في القلائد الذهبية

بسم الله الرحمن الرحيم

<p>يقال لذا كقسطاس البلاغة لعمري ان راس البلاغة مضى فيه نبراس البلاغة الام اجتان اقباس البلاغة تسابق فيه افراس البلاغة تبال اليه اجناس البلاغة فقام لان مقياس البلاغة قرالت منه ادناس البلاغة فحدث منه اضراس البلاغة</p>	<p>لقد طبع الكتاب المستطاب كتاب ذلك ام سحر مبین شهاب ثاقب نجم منير فما استنى سناء وليت شعري وهذا السفر مضمار وسيع وهذا سفر مذك جليل وكان الناس قبلا في ظنون لقد كان البلاغة ذات وسوخ وقد كان البلاغة ذات خرس</p>
--	--

وقد كان البلاغة ذات خد	تقوى منه احساس البلاغة
وقد كان البلاغة ذات اخلاق	جرت من ذلك انقاس البلاغة
وقد كان البلاغة ذات اوراق	فزال بذلك سواس البلاغة
وقد كان البلاغة في حضيض	تعالى منه قرناس البلاغة
وقد كان البلاغة في غمام	فاضعى منه اشماس البلاغة
وقد كان البلاغة ذات فقر	فبدل بالفتى باس البلاغة
وكان قبيله فظا عليظا	فلاج بدالك ايناس البلاغة
وقرطاس البلاغة كان هملا	فصرهته قرطاس البلاغة
غداكاس البلاغة كان صفرا	وامسى امترعاكاس البلاغة
فزدناوا احداني عام طبعه	وقلنا العام قسطاس البلاغة

ثنوى فارسي محتوي بر اشعار ابدار عيت باغ و بهار

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب بهام محمد سعيد	که بختش بود همچو ناست سید
ز صی عالم و فاصل بے بدل	گمیتی بهر علم خرب المثل
بمقول و منقول و علم ادب	نذیده چو او دیده روز و شب

بر او تجرد و میل بیکه تاز
 فرو نهادن ز نور خدا سینه اش
 ز سبب فقر سرمایه هر کمال
 بلند می مباحی به پستی او
 زمین در زمین علم دنیا و دین
 سلیمان که از فیض انگشتری
 از او بر سر جمل آشوبها
 بهر فن فراتر بود جاها او
 چو طبعش سوی نظم رغبت کند
 سخن از فیضش طبع از نوری
 بلاغت به نیروی باز و ازو
 بود خامه اش صد نگار آفرین
 ندارد و باو چون تمس سخن
 عبیر کلایش چه عنبر نشان
 و بپرسن سخن معنی شناس

خوش صوفی مسانی پاکباز
 نه زنگ کسوفی بآئینه اش
 ز همه دولت سرمد بی زوال
 نخل هوشیاری رستی او
 بفرمان او جمله زیر نگین
 زحل را کند غیرت مشتری
 وزو دیو غم در لکد کوبها
 بگیتی کسی نیست همناسی او
 بنظمش تخلص بحسرت کند
 زهی پایه و دستگاه قوی
 لال سخن را ترازو ازو
 بفکر بلندش هزار آفرین
 که او یوسف آمد ز لیلای سخن
 به بازی زنده خنده بر زعفران
 دلش هست قصر سخن با اساس

گرامی ترین سب زبانی سخن
 کمال کلامش بهر جا رسید
 نه تنها دل انس در بند اوست
 بهر کلامش زخت چنار
 دل لعل در کوه با خون ازو
 پر از گل چین از نم رنگ او
 بگرفته زین جستجو آرزو
 بر قطره اش زهره بحر آب
 کشد چون به پیکار تیغ زبان
 ز شیر پیش حاسد بد سخن
 چه زیبا بیا یون کتابی نیست
 بیاضش چو صبح بنارس گزین
 بیاضش همه مطلع آفتاب
 بیاضش بنخوردشید پر تو فلک
 بیاضش چو صبح طرب جاگزین

خوشا حد اقدردان سخن
 ز قعر ثری تا ثریا رسید
 که جانها همه آرزو مند اوست
 بر آورده از سوز دل صد شعله
 همه آب دریای جیحون ازو
 عناد دل نوا زن را آهنگ او
 دل آرزو آرزو آرزو
 کند ذره اش نچه با آفتاب
 دو پیکر کند تیر بر آسمان
 چو فریاد بر پای خود تیشدن
 خوش آذین دکان باغ بهشت
 سوادش چو شام او دوشین
 سوادش همه طره مشکتاب
 سوادش شب قدر را عشوه زن
 سوادش چو زلف نغزالان چین

از زمین با ذراتش کلمه
 مابجا حروف نینیب
 و با نینیب
 و نینیب

<p>سوادار بر دوشی ازین کتاب سطورش بی قید و لحاکمیت چه نامه که از خوبی و برترے چه نامه که سر چشمه زندگی سراپا فصاحت همه حرف حروف زتاب فرغش باوج سپهر ازو زندگی سر دل مرده را همه لفظ و معنی خوش اسلوب تر غزلهای او جمله بیت العنزل قصاید همه مصرع امید تواریخ او جمله شانسی نبیل مشایخ او هر یکی بے مثال زهر خرمن اندوخته توشه نه دامن قبا این گل از نوک خا نداید خزان با گلش در ستیز</p>	<p>شود مردم دیده آفتاب بنازم باین طبع و فکر بخت ندارد نیاز ستایش گری نگارنده را عمر پابندی معانی خوش اسلوب و تغز و شکوف فروزان بود دیده ماه و مهر وز و خرمی طبع افسر را چو سبزان بندی همه خوب تر ز ستم نظر قدرت لم نزل دماغ حشر در اچو بوی نوید بحسن و لطافت همه بے عدیل خیالات او جمله دور از خیال نه شادان چو پر دین بیک چشم نه این نشه را سر گران از شمار ندارد و نهالش غم برگ بریز</p>
--	--

نه باکش ز آسب بر و عجزه
 نگیرد گله خورش را شرار
 نه آتش بشود نه بادش برود
 چه فرخنده باغ پر از آب و رنگ
 همه حسدی لاله گلزار او
 همایون درختی ست آکنده بیخ
 ز بس محکمی بر زمین آیه
 دو انبده هر چار سوره شها
 نه بر تیغ کوشش سدی شمر
 مبر است مهرش ز عیب نوال
 فروزنده ماسه بگردون لوج
 چه شمع فروزنده انجمن
 نیرد چراغش چو خورشید و ماه
 چه شمع که از غایت جوشش نور
 نمره ز پیمان بے هشان

نه خوف گزندش نشناپ نمود
 نه خاکش نشاند بدامن غبار
 نه آشوب دوران زیادش برود
 دژی استوار زر و مین و سنگ
 همه محکمی پاس دیوار او
 فرود زمین رفته بخش چو بیخ
 ز شاخش چرخ برین سایه
 نه جنبه ز صرصره از تیشها
 نه از سیل بارانش اندیشه
 معر امزش از محاق کمال
 بود زورشش ایمن از بیم موج
 چه تابان سمع بکلمت کن
 فروزنده شمع بکام و نگاه
 بود رشک شمع تجلی طور
 بفرنگ از ان باد شعل کشان

شب و روز شادان و خندان بود
 بگردش ز انبوه فسوزانگان
 نه سینه فگارش چو دریا و کافران
 نما بدنهان گرچه کالای خویشش
 فراهم چون گنج جهان میکشند
 متاع و کانش که خوش چیده است
 نهاده چنین آشکارا بود
 تعالی اله این نامه دلپسند
 بحیرت از روی حسد و بین
 تعالی اله این صغیر پرگار
 درین شعر چین حاسد بنگال
 همه مصرع بیت اول جواب
 چه زیبا کتای گرامی نهاد
 بهمانی مبهمان سبیل
 بجز دور و نزدیک و بر گوشه

رخ افروز بر زم سخن دان بود
 ز تهر چار سبوحش پروانگان
 ز تاراجش این متاع دکان
 ز غوامی و کادوشش سینه ریش
 بزیر زینش سخنان میکشند
 همه نوربان و پسندیده است
 باور بهر زمان رانه یار بود
 کز و خیره شد چشم فکر بلبنت
 بود صفوحش رشک از رنگ چین
 همه شک خوبان چین و تار
 با هو گرفتن نیاید مجال
 همه نکته اش نقطه انتخاب
 بپای او ستادان خط او ستاد
 کشاده چین همچو خوان خلیل
 از الوان خواهش سد توشه

ز سہ نامہ نغمہ حسن آفرین
 ندانم چنین گوہرے ارجمند
 تعالیٰ السداین گنج بے دست نزد
 چه گنجینه کز خسرتش گنج گاو
 چنین نغمہ گنجینه شاکان
 بزنگ رنج گل زبوشن سبار
 بکلبانگستان و شور و فغان
 بنا کاسے عاشق و لفقار
 بعالی دماغان گردون خیال
 بنخوش ذوقی نر زبان سخن
 بسوج مقالات دریا خصال
 کہ در ہر دسے خوب و مرغوب تر
 اگر دفترے درج مضمون کنم
 ز طبع رسائیت چه خواہی مدد
 شمار صفاتش کہ آمد بحال

کہ بر ہر زبان آفسدین آفرین
 پہایش چه خواہد ز گوہر پسند
 نہ پاک از حرامی نہ پروای درد
 بقربان رہد از عنتم کا دکا
 ز طبعش با سیر سدر انگان
 بدایع دل لالہ داعنہ دار
 ہر لاسے خرابات پیر سفان
 برم کردن آہوان تشار
 بطوطی کلامان شکر مقال
 بفرق کلام و بجان سخن
 باوج خیالات دور از خیال
 تدیدم کتاسے ازین خوب تر
 ندانم کہ محضش ادا چون کنم
 کہ محضش بود سبے حد و بی عدد
 بیانش ز بان را چه باشد مجال

<p> اجابت استاده است بجز سلام به نصف النهار است کف الخشب بر آورده بحراب دست دعا بحق سب و باک کرام ز فیضش دل خلق مسرور بهر کام دل کامیابی دهش دل من بصد دل دعا میکند که آرام بگفت گوهر سال طبع گوش دلم طبع مانع بچار </p>	<p> پریشان کنون لب به بند از کلام که سخت تو یار است و یاور نصیب زبان را فر و کش ازین دعا خدا یا بلطف که عام است عام زهر رنج و هر آفتش دور دار هر آنچه از تو خواهد شتابی دهش زبان عرض این دعا میکند پی سال طبعش زوم فال طبع گفت از سر حال بے اختیار </p>
--	---

تاریخ نظم و طبع این مثنوی از خیر محمد سعید عفراندنوبه و شریف

چو گفت این مثنوی زیبا حکیم عبد الحمید بکنا

سین تنظیم و طبع حسرت نوشت مانع بچار افزا

ی



بعد از تمام طبع آنچه از بحر موج طبع مصنف بسال
ظهور رسیده برای نزهت خاطر ناظرین بحکم کل جدید
لذیذ منطبع گردیده و تحت عنوان در عاشق شدن معشوق

رخ زرد و چشم گهر بار واری
که دل را ربود از کف چو نوتو ما
بزور انتظار که واری سر راه
نگریسته دل بزلف نگار
کنی چون ستم دیدگان آه و زار
چرا عاشق خود گشتی که امروز
بعشق تری با نعتی دین دل را

باین حسن با عشق هم کار واری
که هر شب چو من ناله زار واری
بکوی که ره در شب تار واری
که آشفته اوضاع و اطوار واری
همانا که یار ستم کار واری
چو یوسف هزاران خریدار واری
چو شد فاش از تچه انکار واری

رسیدی بکامل از دلر با یا
جو حسرت تمنای دیدار دار

قطعه تاریخ انتقال مولوی محمد فرید محمد پسر مولی اللطیف
مغفور پانزدهم شوال سوره شنبه

زمرک عزیزم محمد فرید
مرزا یسین گشت بی ساز و برگ

این قول نینبغ قول
تاریخ انتقال
باین حسن با عشق هم کار واری
که هر شب چو من ناله زار واری
بکوی که ره در شب تار واری
که آشفته اوضاع و اطوار واری
همانا که یار ستم کار واری
چو یوسف هزاران خریدار واری
چو شد فاش از تچه انکار واری
رسیدی بکامل از دلر با یا
جو حسرت تمنای دیدار دار
قطعه تاریخ انتقال مولوی محمد فرید محمد پسر مولی اللطیف
مغفور پانزدهم شوال سوره شنبه
زمرک عزیزم محمد فرید
مرزا یسین گشت بی ساز و برگ

مرحوم - سلمه احمی القیوم

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد جید آن ناظم ارکان را که جهان قطعه ایست از دیوان حکمت او
 و لغت بیعد آن سبب اسکان را که کونین مطلقیت در شان فطرت
 او، آتش سفینه نجات بحر ولایت، اصحابش اصول و اثره تدا
 اما بعد برپای نادانی سرافکنده، همچو ان بنده احمد حسین صوفی
 عظیم آبادی بقیض کر کے اینک قلمی بدست دارد یا عصا
 اعجاز نما سے موسوی و انعمه از نامه گلوبرمی آرد یا مریم ز نفس
 عیسوی، چرا بر خود نبالم که ناطقه ممنون بیان منست، و چگونه برگ
 هزار جیشش ننالم که گلستان مرهون صرف رنگین داستان منست
 سخن پرور اینرا نوید و معنی پرستان را مژده که مایه سعالی و بلاغت
 و ماده بدیع و فصاحت یعنی کلیات مرصع انام تا و اخاص عام،
 معقولات را تکیه گاه، منقولات را پشت و پناه، صاحب الورع
 و التقوی، ذو العز و العلی، الشہیر فی القریب و البعب
 مولانا محمد سعید، مدظلہ العالی، ما دام الایام و اللیالی، حسن

بسم الله الرحمن الرحيم
 محمد جید آن ناظم ارکان را که جهان قطعه ایست از دیوان حکمت او
 و لغت بیعد آن سبب اسکان را که کونین مطلقیت در شان فطرت
 او، آتش سفینه نجات بحر ولایت، اصحابش اصول و اثره تدا
 اما بعد برپای نادانی سرافکنده، همچو ان بنده احمد حسین صوفی
 عظیم آبادی بقیض کر کے اینک قلمی بدست دارد یا عصا
 اعجاز نما سے موسوی و انعمه از نامه گلوبرمی آرد یا مریم ز نفس
 عیسوی، چرا بر خود نبالم که ناطقه ممنون بیان منست، و چگونه برگ
 هزار جیشش ننالم که گلستان مرهون صرف رنگین داستان منست
 سخن پرور اینرا نوید و معنی پرستان را مژده که مایه سعالی و بلاغت
 و ماده بدیع و فصاحت یعنی کلیات مرصع انام تا و اخاص عام،
 معقولات را تکیه گاه، منقولات را پشت و پناه، صاحب الورع
 و التقوی، ذو العز و العلی، الشہیر فی القریب و البعب
 مولانا محمد سعید، مدظلہ العالی، ما دام الایام و اللیالی، حسن

و کلامی که در این کتاب است از آنست که در این کتاب است
 و کلامی که در این کتاب است از آنست که در این کتاب است
 و کلامی که در این کتاب است از آنست که در این کتاب است

انطباق یافت آن بے کان جو اهر از صلب سنگ بر تافت آنست
 بخت گوش اهل سخن که گوهر آبدارش را آویزه نماید و نغمه آبرو
 لب از باب فن که شکر گفتارش را آویزه ربا بد کلماتش چون
 امور عامه جمله مضامین را حاوی کلماتش با موقوفات اهل امد
 در نسبت لطافت متساوی کلماتست یا ما به تسع و تسعینات
 مجموعه است یا ذخیره اربعینات اثر زنگینش نصارت بخش گلستان
 سخن نظم شیرینش حلاوت ده مذاق اهل فن حرفی نرود تا به بیان
 و فصاحتش نه آراسته و ناله نه کمر تا بدرد و حسرتش نه پیراسته
 بلاغت را بحسن بیانش مبلغ بدیع و سخن را بدستبازی ادایش
 پایه منبع السعید من سعدنی لطن امه در شان او صادق و ان
 سن البیان لسحر بدیوان او موافق **قطعه تاریخ**

<p>بر سر نامش محمد است تاج و اعط و بهر هدایت چون سراج مرجع آفاق و شیخ وقت و حاج طبع زنگین از جهان گیر و خراج</p>	<p>حضرت علامه مولانا سعید عالم معقول و منقول و فقیه صاحب شرع و طریقت اپناو بر سر عرش برین فکرش رسد</p>
---	---

<p>لفظ با معنی بگیرد از دو واج سکه استادیش دارد و واج کشف را هم کرد و ز شرانداج شمع روشن چون تصدیل زجاج اهل معنی را و هدیس ابتهماج سوی تارخیش مرشد احتیاج کلیات حسرت اللفظ مزاج</p>	<p>طبع و الایش بخواند خطب که بمچو سلطان در اقالیم سخن نظم فرمود آنچه علم شد ز غیب صاف معنایش در الفاظ فصیح کلیاتش مخزن اسرار هست یافت اینک کلیاتش انطباع سال طبعش خامه صوفی نوشت</p>
<p>قطعه خری</p>	
<p>که هر حرفش بود لولوی نایاب که می جوشد ز اشعارش می ناب کند کسب صفا خورشید و مهتاب که هم زان گلشن معنیست شاداب گهر سفته در غلطان با آب</p>	<p>جناب حسرت دریای فیضان مگر خمخانه دارد سینه او کلامش صاف پیکر همچو چهره مرتب کرد دیوان سبلیغ برای سال دیوانش چه صوفی</p>
<p>قطعه تاریخ طبع از شاعر عالی طبیعت خواجه محمد شاه شهرت سلمه سعد تعالی</p>	

عروس پیر علم محمد سعید نام
شهرت باجمع اهل سخن اشکار گفتم

بنوشت کلیات ز فیض کمال طبع
اعجاز هندی مخزن اسرار سال طبع

تواریخ عنایت میر حامد حسین صاحب الالودمان در تاریخ گوی
یگانه زمان عرف میرن صاحب متخلص شکرمت خلف
الرشید خدا بیا مرز میر نثار حسین که پس از اعانت طبع
در سال ۱۲۹۹ هجری گفته بود سلمه الودود



حضرت حسرت معالی مرتبت بحر کمال
غیرت سلک کفر نظر ثریا ز تابش
بندش الفاظ ربط عاشقان با مهرش
اعتراف تازگی بای مضایقش کنه
میر باید خاطر نازک خیالان را بجا
تا مرتب کرده بوان او بجز انطباع
این دو سال طبع در یک مصحح است

شاعر زنگین بیان سر دفتر اهل هنر
آب از شرم سواد خامه او ابر تر
طایر رضون عالی صید شاهین نظر
گر ز لطف معنی یگانه باشی باخه
شوخ زنگیان حسن معنی سیر
کین یصان سخن ایست نکبت گنج
مبلغ علم بدایع هم کلام خوب تر
۱۲۹۹ هـ ۱۲۹۹ هـ

دیگر

این مصدر بلاغت مهر چشمه طراوت

یعنی جناب حسرت در علم بحر عمان

دیوان او شوقم مانند گل شگفت تاریخ طبع گفتم باشد موافق فیضان ۱۲۹۹ م	
	دیگر
آن مولوی جناب محمد سعید نام توراد بیر خامه زنگین طراز من دیوان نخبه کار رقم زد و سنین ۱۲۹۹	
	دیگر
جناب معظّم محمد سعید کنون داد دیوان پے الطباع یر اشعار هر قسم چون محتویست شہنشاہ اقلیم فضل و کمال مصاریح او جمله سلک لال تصانیف حسرت تو شتیم سال ۱۲۹۹ م	
	دیگر
آن بدر کمال و فضل یعنی حسرت این بنده کم سواد و کمهت تاریخ دیوان خودش طبع کنانید و شگفت سرایه تحقیق و منبر مندی گفت ۱۲۹۹ م	
	

صحیحنامه قسطاس البلاغہ							
صفحہ	سطر	نقط	صحیح	صفحہ	سطر	نقط	صحیح
۲	۳	۱۱	۳۷	۲	۳	۱۱	۳۷
۳	۴	۶	۳۷	۳	۴	۶	۳۷
۲	۵	۵	۴۱	۲	۵	۵	۴۱
۳	۸	۹	۴۲	۳	۸	۹	۴۲
۵	۱۵	۱	۴۳	۵	۱۵	۱	۴۳
۶	۵	۸	"	۶	۵	۸	"
۲۰	۸	۲	۴۹	۲۰	۸	۲	۴۹
۲۶	۸	۱۲	"	۲۶	۸	۱۲	"
۲۹	۱۶	۶	۵۲	۲۹	۱۶	۶	۵۲
۳۰	۲	۴	۵۵	۳۰	۲	۴	۵۵
"	۹	۳	۶۰	"	۹	۳	۶۰
۳۲	۱	۵	۶۱	۳۲	۱	۵	۶۱
"	۱۳	۶	۶۳	"	۱۳	۶	۶۳

صنوعه	سطر	فصل	صنوع	صنوعه	سطر	فصل	صنوع
۶۳	۸	یا	با	۹۳	۱	ب	پ
۶۱	۱۰	فرون	فزون	۹۰	۱۵	ع	غز
۶۲	۱۱	کرد	گرو	۱۰۰	۱۲	جنابه	جنایه
۶۲	۱۵	ترا	ترا	۱۰۱	۴	سیم	سیم
۶۶	۱۳	آشکار	شکار	۱۰۳	۵	گیر	گیر
۶۸	۱۰	ر	ز	۱۰۶	۳	گروم	گروم
۸۰	۱	گمانم	کمانم	۱۰۸	۶	وگر	وگر
۸۲	۲	کلبیان	کلبیان	۱۰۹	۷	خ	ق
۸۰	۵	قطر	قصر	۱۱۳	۱۰	میزدم	میزدم
۸۰	۱۱	مشای	مشای	۱۱۳	۱۰	میزدم	میزدم
۸۲	۱	مقابل	مقابل	۱۱۳	۱۲	و	و
۸۶	۶	ز	زر	۱۱۳	۱۲	خوش	خوش
۸۶	۱۱	درویش	دوریش	۱۱۳	۱۵	ار	از
۸۹	۱۳	ز	از	۱۱۵	۲	کشند	کشند
۹۲	۱۰	خر	خر	۱۱۵	۳	مین	سینه

صفر	سطر	فقط	صحیح	صفر	سطر	فقط	صحیح
۱۱۵	۱۲	دلربا	دلربا	۱۲۶	۴	ازبریار	ازبر
"	۱۵	ایصبا	ایصبا	۱۲۹	۲	بیار	بیار
۱۱۸	۶	سیاهی	سیاهی	۱۳۱	۸	ایمان	دوران
"	"	شا	بشا	۱۳۵	۱	وجه لقا	دید لقا
۱۱۹	۴	نی	نمی	"	۹	جنت	صفت
۱۲۰	۲	گر	کز	۱۳۶	۱۳	تشنه	تشنه
۱۲۱	۱	گشته	گشته	۱۳۸	۳	خوبانه	خوبانه
"	۶	صفت	صفت	"	۱۱	بود	ر بود
۱۲۲	۸	کرد	نگرود	۱۳۹	۲	رخوان	ارخوان
۱۲۳	۱	فرمود	فرمود	۱۴۰	۶	رورش	سوز
"	۱۳	ور	وز	۱۴۲ عاشیه	۴	نظر	ظنر
۱۲۴	۴	نسورد	بسورد	۱۴۵	۱۲	نمیان	بیان
"	۹	سم	ستم	۱۴۴	۱	دویم	دویم
۱۲۶	۱۲	دلربا	دلربا	۱۴۹	۶	جان	جا

صفحہ	سطر	خط	صحیح	صفحہ	سطر	خط	صحیح
۱۹۳	۳	تین	یقین	۱۵۰	۹	نیباید	نیباید
"	۱۰	از	ار	۱۵۳	۹	راز	راز
"	۱۱	سلما	سلما	۱۵۵	۱۵	بودگاہی	بودگاہی
۱۹۹	۲	اذا	اذا	"	۳۳	بچشم	بچشم
۱۸۴	۳	خروم	خروم	۱۵۶	۸	نگریںے	نگریںے
۱۹۰	۴	ر	ر	۱۵۷	۱۵	تا	تا
۱۹۳	۲	انار	آغاز	"	۲۲	بینہا	بینہا
۱۹۵	۲	مطنت	مطنت	۱۵۸	۹	سجورہ	سجورہ
۱۹۷	۱۵	ذیدہ	ذیدہ	"	۱۲	ہر چند کہ	ہر چند کہ
۱۹۸	۵	شرفش	شرفش	"	۱۳	کرمی	کرمی
۲۰۸	۶	دوارم	دوارم	"	۴	تانا	تانا
۲۱۰	۳	ثبات	شباب	"	۲۰	ہستم	ہستم
۲۱۶	۱۳	باد	باد	۱۶۲	۱	حواس	حواس
۲۱۷	۵	دوبندم	سینزدوم	"	۲	حواس	حواس

صفح	فظ	سطر	صفر	صفح	فظ	سطر	صفر
توگر پسنه	توگر پسنه	۱۵	۲۸۰	فانشگره	فانشگره	۳	۲۲۰
خواست فاست	خواست فاست	۹	۲۸۲	نیز چیر	نیز چیر	۴	۲۲۲
انار	انار	۱۰	۴	رحمة رحمة	رحمة رحمة	۱۲	۲۲۳
شاد	ساد	۵	۲۸۳	که که	که که	۴	۲۳۵
زوه	زوه	۱۲	=	وتارنج تارنج	وتارنج تارنج	۴	۲۳۶
شعیان	شعیان	۱۲	۲۸۵	توارنج کمل	توارنج کمل	۲	۲۳۹
پاز	بار	۱۲	۲۸۶	اشتغال	اشتغال	۱	۲۵۰
باهر	باهر	۴	۲۸۹	ندیر	ندیر	۱	۲۵۵
از	از	۱۴	۲۹۲	فوج	فوج	۹	۲۵۷
بیاده	بیاده	۳	۲۹۵	بتروج	بتروج	۸	۲۶۱
دسمن	دسمن	۸	=	کریم	کریم	۴	۲۶۲
دسمن	دسمن	۱۵	۲۹۷	عم	عم	۱۲	۱۷۲
دزم	دزم	۱۳	۳۰۳	عجیب	عجیب	۱۵	۲۶۱
رباعی	رباعی	۱۰	۳۰۴	۹۷	۹۵	۹	۲۷۳

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۰۶	۷	روز	زور	۳۰۳	۱	المتنک	والمشاک
۳۰۷	۱۵	آخر	آخر	"	۱۵	رویت	روسے
۳۰۸	۱۲	ریسے	تیرسے	۳۰۲	۷	ب	ب
۳۰۹	۱۳	آئینہ	آئینہ	۳۰۵	"	نغیر	نغیر
۳۱۰	۱۱	لب	لب	۳۰۶	"	اجلہ	اجلہ
"	۱۲	کران	کران	"	"	المولود	المولود
۳۱۱	۶	بری	بری	"	۵	فیاتوا	فیاتوا
۳۱۹	۲	فی	فی بیان	۳۰۳	۷	پور	فور
"	۶	قلہ	قلہ	"	۱۲	ام	ام
۳۲۱	۳	ہ	ہ	۳۲۲	۵	فائضہ	فائضہ
"	۹	یقہ	یقہ	"	"	ایہ	ایہ
۳۲۲	۶	شرح	شرح	۳۰۳	۱	شفاه	شفاه
"	۱۲	متوسط	متوسط	۳۰۴	۱	لاید	لاید
"	۱۵	القافیہ	القافیہ	۳۰۲	۱۵		

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۳۶	۲	المحریر للمحریر	المحریر للمحریر	۳۶۲	۴	اوبیان	اوبیان
=	۵	نی نی	نی نی	۳۶۵	۱	حالی	حالی
۳۳۷	۳	لديارة لديارة	لديارة لديارة	=	۱۴	استماع	استماع
۳۳۸	۱۴	الكنوى اللكنوى	الكنوى اللكنوى	۳۶۷	۱	ضعف	ضعف
=	۱۵	والمتن المتن	والمتن المتن	=	۱۵	اختفا	اختفا
۳۴۱	۵	مبثا مبثا	مبثا مبثا	۳۶۸	۴	والاستعان	والاستعان
۳۴۱	۱۴	بالماء بالماء	بالماء بالماء	=	۶	رحمة	رحمة
۳۴۲	۸	نغمه نغمه	نغمه نغمه	۳۶۹	۱۰	الطافم	الطافم
۳۴۳	۲	ومراد ومراد	ومراد ومراد	۳۷۱	۱۲	اهتزاز	اهتزاز
۳۴۷	۱۲	منصه منصه	منصه منصه	=	۴	وده	وده
۳۴۸	۵	گرد گرد	گرد گرد	۳۷۳	۱۵	ديوان	ديوان
۳۵۸	۷	وجه وجه	وجه وجه	۳۷۳	۳	العرر	العرر
۳۵۹	۱۲	ازين ازين	ازين ازين	=	۶	اذن	اذن
۳۶۲	۶	س ش	س ش	۳۷۵	۱	نتيجه	نتيجه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۷۵	۱۵	زیب	زیب	۳۸۶	۷	تجتم	تجتم
۳۷۷	اخیر	آن	آن	"	۱۳	حال	حال
۳۷۸	۵	بدون	بدون	۳۸۷	۱۱	نسب	نسب
۳۷۹	۳۶	محروم	محروم	۳۸۸	۱۲	بندی	بندی
"		ظریف	ظریف	۳۸۹	۱۰	عبد الفطر	عبد الفطر
"	۸	عظیبه	عظیبه	"	۱۱	موجبه	موجبه
۳۷۹	۲	پزوده	پزوده	"	۱۳	مولوی	مولوی
"	۳	س	س	"	۱۰	کورت	کورت
۳۸۱	۸	عندلیب	عندلیب	"	۱۱	بعد	بعد
۳۸۳	۲	بسم الله	بسم الله	۳۹۳	۱۳	الدین	الدین
"	۱۵	مولوی	مولوی	۳۹۴	۱	گردید	گردید
۳۸۴	۶	آرامگا	آرامگا	۳۹۷	۱۱	داد	داد
۳۸۵	۵	بامان	بامان	۳۹۸	۹	الاکان	الاکان
"	۸	گفته	گفته	۳۹۹	۴	بیعت	بیعت

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

صفحه	سطر	علاقه	صحیح	صفحه	سطر	علاقه	صحیح
"	۱۲	جلیتی	جلیتی	۲۰۶	۱۵	چاه کتمان	چاه کتمان
۲۰۰	۲	رقعه	رقعه تقسیم	۲۱۴	۱	بین	بین
۲۰۰	۳	بمان	بمان است	۲۱۶	۱۲	طبع	طبع
"	۱۵	برکات	برکات	"	۱۵	بالت	بالت
۲۰۳	۱۵	سکات	سکات	۲۲۰	۱۰	تعارف	تعارف
۲۰۴	۲	خارخار	خارخار	۲۲۲	۹	جلبها	جلبها
"	۶	مکن	مکن	۲۲۶	۲	زنگین	زنگین
"	۵	آورد	آورد	"	۶	او	او
"	۱۰	شندیم	شندیم	۲۲۸	۱	شده	شده
۲۰۵	۸	صاحبها	صاحبها	۲۳۵	۱۱	باصحیح	باصحیح
۲۰۶	۲	ضوعف	ضوعف	۲۳۸	۲	ناب	ناب
۲۰۶	۱	امرزودا	امرزودا				
"	۱۳	داد	داد				
"	"	شاید	شاید				

کتابخانه

کتابخانه



